



محمد روزخوش*

ورزش و سیاست؛ سوبه‌های مختلف یک رابطه

نزد مادر بزرگ‌های ما فوتبال سرگرمی کودکانه و چه بسا عبثی بود که ساعتی کودکان بازیگوش را به خود مشغول می‌کرد و شگفت آن که برای سال‌ها دیدگاه مدیران، سیاست‌گذاران و حتی روشنفکران و متفکران ایرانی هم به جایی فراتر از این راه نمی‌برد. این در حالی است که جامعه ایرانی، برغم مقاومت ناچیز لولیه به تدریج آغوش خود را به روی ورزش‌های مدرن گشود و از نیمه دهه ۴۰ این ورزش‌ها و بویژه فوتبال، مخاطب و محبوبیت فراوانی در میان طبقات و گروه‌های اجتماعی مختلف یافتند. اگرچه انقلاب اسلامی و جنگ ۸ ساله متعاقب آن ورزش را به حاشیه برد اما از نیمه دهه ۷۰، ورزش با قدرت تمام به عرصه عمومی بازگشت و بویژه جادوی فوتبال، جامعه ما را مسحور خود ساخت. با پخش مستقیم رویندهای ورزشی داخلی و بین‌المللی، ورزش بیش از گذشته به زندگی روزمره ایرانیان راه یافت و به یکی از مهم‌ترین سرگرمی‌های عمومی در ایران بدل گشت و جایگاه و نقش اجتماعی مهمی یافت. اما چنان که پیش‌تر وصفش رفت، چه در چشم مدیران و چه در نظر دانشگاهیان و متفکران ایرانی، ورزش بیشتر به عنوان یک سرگرمی نه چندان جدی تلقی می‌شد که اهمیت آن تنها در حد "پر کردن اوقات فراغت جوانان" و یا ارائه تصویر مناسبی از کشور در عرصه بین‌المللی بود. تنها در سال‌های اخیر است که از ورزش به عنوان پدیده‌ای یاد می‌شود که شایسته تأمل و تحلیل و پژوهش است، چنان که در زمان برگزاری جام جهانی اخیر و روزهای پس از آن، مطالب متعددی (سوی کیفیت‌شان) در تحلیل زوایای اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی فوتبال و جام جهانی در رسانه‌های ایران انتشار یافت. با این همه پارامترهای موضوعات مانند رابطه سیاست و ورزش چندان مورد تأمل و تحلیل جدی قرار نگرفته‌اند.

هر نوع تحلیل از رابطه ورزش و سیاست در گرو تلقی ما از سیاست خواهد بود؛ اگر برداشت ارتدوکس

از مارکسیسم را ملاک قرار دهیم، محلوده بحث ما نسبت سیاست به عنوان یکی از روبناهای جامعه سرمایه‌داری، با ورزش که خود نیز پدیده‌ای روبنایی است، خواهد بود و اگر از چشم‌اندازی فوکویی به قدرت و سیاست بنگریم، آن‌گاه مسأله شکل دیگری خواهد یافت؛ به همین منوال رویکردهای دیگر هم زاویه دید خاص خود را عرضه می‌کنند. درون هر کدام از این چارچوب‌ها یا رویکردها، روایت‌هایی از چگونگی ظهور و گسترش ورزش مدرن و تحلیل‌هایی از جایگاه و نقش آن (و از جمله موقعیت و کارکرد سیاسی ورزش در جهان ما) ارائه شده است که گاه بسیار جذاب می‌نمایند، اما در این نوشته تنها از برخی مضامین و مباحث اصلی سخن خواهیم گفت.

۱. نگاهی به تاریخ تکوین ورزش‌های مدرن برای روشن‌تر شدن موضوع بحث ضروری است. در میان محققان بر سر این نکته اجماع وجود دارد که خاستگاه ورزش مدرن مدارس نخبگان بریتانیا در قرن نوزدهم بوده است. در این مدارس و در جریان برنامه‌های آموزشی خاص آن‌ها - از جمله تمرین‌های بدنی - بود که امکان گذار از بازی‌های سنتی به ورزش‌های مدرن فراهم شد. ورزش‌هایی مانند فوتبال، ژیمناستیکه تنیس، راگبی، دو و میدانی و قایقرانی، ریشه در همین مدارس دارند. این شواهد و داده‌های روشن و پذیرفته شده البته مانع از تفسیرها و تحلیل‌های متفاوت نشده است. روایت‌های مارکسیستی و وبری و تحلیل‌های نوربرت الیاس (و طرفداران رویکرد او) و پیر بوردیو از چگونگی پیدایش و گسترش ورزش مدرن، از جمله الگوهای تحلیلی رایج در جامعه‌شناسی ورزش هستند (دوفرانس، ۱۳۸۵: ۱۲). با این همه چنان که بوردیو هم می‌گوید نباید ظهور و پیدایش ورزش مدرن را رخدادی طبیعی و بدیهی و یا اتفاقی قلمداد کنیم (بوردیو، ۱۳۸۱). تردیدی نیست که ظهور ورزش مدرن در بریتانیای قرن نوزدهم، نخستین جامعه صنعتی اروپا و یا دست‌کم گسترش آتی آن به سراسر

جهان در پیوند با مجموعه‌ای از شرایط به هم پیوسته اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، ممکن شد. بنابراین تاریخ ورزش مدرن از همان آغاز، با تحولات اجتماعی و سیاسی گره خورده بود، اگرچه هرگز میان دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی با تحولات ورزشی، رابطه یک سوبه علت و معلولی برقرار نبوده است.

۲. لیزا ابلند^۲ در مقاله‌ای در نشریه تایم به سوبه‌های سیاسی و اجتماعی قهرمانی اسپانیا در جام جهانی ۲۰۱۰ پرداخته است. بنا به روایت ابلند، پیروزی‌های تیم ملی اسپانیا در استادیوم‌های آفریقای جنوبی با موفقیتی بزرگ‌تر در درون جامعه اسپانیا همراه شد: همونایی و همدلی میان هویت‌های مختلف این کشور. در اسپانیا ایالت‌های کاتالونیا و باسکه خواهان خودمختاری بیشتر نسبت به دولت مرکزی هستند و گاه حتی ندای استقلال طلبی سر می‌دهند. در چشم مردمان این ایالت‌ها، زبان و میراث تاریخی - فرهنگی‌شان، به آن‌ها هویتی مستقل و متمایز می‌بخشد. بسیاری از اهالی کاتالونیا و باسکه هیچ احساسی در قبال تیم ملی اسپانیا ندارند. آن‌ها در آرزو و به امید روزی هستند که تیم ملی خودشان را داشته باشند. اما گویا این بار، دست‌کم در کاتالان و از جمله به دلیل حضور چندین بازیکن بارسا در ترکیب تیم ملی، اوضاع تا حدی متفاوت بود؛ گویی این بار مردمان ایالت‌های مختلف با تیم ملی آشتی کرده بودند. گذشته از این، یازده درصد از کل جمعیت اسپانیا را مهاجرانی تشکیل می‌دهند که در خارج از این کشور به دنیا آمده‌اند. مقاله‌نویس تایم که در زمان برگزاری بازی‌های جام جهانی با بسیاری از این مهاجران، با اصلیت پرویی، سنگالی، پاکستانی، بنگلادشی، مراکشی و... گفت‌وگو کرده بر این باور است که جام جهانی همه آن‌ها را در زیر پرچم اسپانیا، در کنار هم قرار داده است. گرچه چنان که خود نویسنده نیز یادآوری می‌کند، در ارزیابی این امر نباید راه افراط پیمود، زیرا تنش‌های هویتی، قومی و تاریخی، هرگز چنین راحت محو نمی‌شوند.

نمونه بالا، درآمد نسبتاً مناسبی است برای بحث از موضوعی که در برخی منابع، یکی از سوبه‌های مهم رابطه ورزش و سیاست تلقی می‌شود: نقش

ورزش در فرایند ملت‌سازی. امروزه بیشتر محققان در پذیرش این نکته همداستان هستند که ملت‌ها پدیده‌هایی ازلی-ابدی نیستند، بلکه از دل موقعیت تاریخی ویژه‌ای سر بر آورده‌اند. دولت-ملت‌ها در پاسخ به مسائل اجتماعی متعددی که اروپای اواخر قرن هجدهم درگیر آن بود، پدیدار شدند؛ از عمده دلایل این پیدایی گسترش اقتصاد سرمایه‌داری بود. این "اجتماع سیاسی" جدید لاجرم، در پی پیوندی میان اعضای خود بود که آن‌ها را به عنوان یک ملت متحد و همبسته در کنار هم نگاه دارد. این امری بنیادین بود که بدون تحقق آن فرایند ملت‌سازی ناکام می‌ماند. ایدئولوژی ناسیونالیستی، مهم‌ترین پاسخ به این مشکل بود. (Finlayson, ۲۰۰۰). شکل گرفتن دولت-ملت‌ها و فرایند ملت‌سازی ابتدا در غرب و سپس در نقاط دیگر جهان در قرن نوزدهم و بیستم پی گرفته شد و دولت-ملت‌ها به واحدهای سیاسی رایج در جهان بدل شدند. این یکی از مهم‌ترین عرصه‌هایی بود که ورزش مدرن در آن امکان نقش‌آفرینی یافت. گرچه این امر در کشورهای مختلف دامنه و ابعاد متفاوتی داشت، اما در بسیاری کشورها، تیم‌های ورزشی دست‌اندرکار آفرینش شور ملی بودند. آن‌ها در مردم یک سرزمین احساس مشترک تعلق به یک کشور واحد را بر می‌انگیختند. تنوع فرهنگی، زبانی، قومی، مذهبی و... چالشی بود که بیشتر دولت-ملت‌ها با آن مواجه بودند. باید هویت مشترک بر پایه احساس تعلق به یک ملت واحد، در مقابل عوامل هویت‌بخش دیگر تقویت می‌شد تا پروژه ملت‌سازی محقق گردد. در این جا بود که ورزش مدرن هم‌سهمی بر عهده گرفت. هواداری از تیم‌های ملی در اتباع دولت‌های ملی احساس هم‌هویت بودن و هم‌سرنوشت بودن را تقویت می‌کرد و در تزریق عرق ملی و تعصب میهنی به مردم موثر بود. البته در این باره نباید اغراق کرد و نیز نباید از یاد برد که زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و سیاسی متفاوت کشورها، سرنوشت و تاریخ متمایزی برای ورزش مدرن رقم زده است. برای نمونه، بنا به گفته بری هولیهان، جامعه‌شناس مشهور ورزش، که در یکی از کتاب‌هایش نسبت میان حکومت‌ها و دولت‌ها با ورزش را بررسی کرده است، در برخی کشورها مانند کانادا و آلمان شرقی سابق، اولویت سیاسی دولت در حوزه ورزش ملت‌سازی بوده، اما در پاره‌ای کشورهای دیگر هدف‌های دیگری مانند کنترل جوانان اولویت

امروزه مطالعات ورزش در دنیا یک حوزه پژوهشی گسترده است که هاند سایر حوزه‌های پژوهشی، در آن پارادایم‌های مختلف علوم اجتماعی و سیاسی هر کدام از چشم‌انداز خاص خود، به تعریف، تحلیل و تبیین مسائل می‌پردازند

داشته است (Houlihan, ۱۹۹۱). اما در هر حال، فرایند ملت‌سازی در برخی کشورها (و ابتدا در غرب) به انجام رسیده، اما در جاهایی همچنان ناکام یا ناتمام مانده است؛ از جمله در نزدیکی ما در پاکستان، افغانستان، عراق و لبنان. به این ترتیب پیوند ورزش و هویت ملی اشکال مختلف یافته و فراز و فرود و شدت و ضعف داشته است. به نظر برخی محققان، ارزش الهام‌بخش ورزش مدرن برای ملت‌سازی، در غرب و حکومت‌های کمونیستی سابق جدی‌تر از سرزمین‌های دیگر بوده است (Horne et al, ۲۰۰۰: ۲۱۳). با این همه هنوز هم در بسیاری از کشورهای جهان، ورزش قادر است به شور ملی دامن بزند و احساسات وطن‌پرستانه خلق کند، چنان که پس از قهرمانی تیم ملی فوتبال عراق در جام ملت‌های آسیا، مردم این کشور، فارغ از خشونت‌های اختلاف‌های بی‌پایان، به خیابان‌ها ریختند و جشن‌شان را جشن گرفتند. این یکی از اندک مواردی بود که مردم عراق سیمای یک ملت را یافتند؛ اگر چه به شکلی گذرا و مقطعی.

۳. جورج اورول زمانی گفته بود: "ورزش جنگ بدون تیراندازی است". این جمله، گذشته از دلالت‌های دیگرش، شاید توصیف مناسبی باشد برای آنچه "سیاست نمادین" خوانده می‌شود. ورزش به اشکال مختلف در گستر سیاست نمادین است. در سراسر تاریخ وجه آن، ورزش می‌تواند برای کشورها و ملت‌ها منزلتی ورای جایگاه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آن‌ها ایجاد کند. موفقیت در جام جهانی فوتبال یا بازی‌های المپیک فرصتی است برای کشورهای کوچک یا حاشیه‌ای که خود را در کانون توجه جهانی قرار دهند. اروگوئه کشوری است کوچک در آمریکای لاتین با جمعیتی کمتر از ۴ میلیون نفر که در مناسبات جهانی نقش چندانی ایفا نمی‌کند. در چشم مردم اروگوئه صعود این تیم

به نیمه نهایی جام جهانی اخیر، این کشور را از حاشیه به متن آورده است. در برخوردی که نگارنده با دانشجوی اروگوئه‌ای داشته وی برای معرفی کشور خود، پیش و بیش از هر چیز به جام جهانی ۲۰۱۰ اشاره می‌کرد. می‌توان به نمونه‌های متعدد دیگری اشاره کرد. برزیل و آرژانتین نمونه‌های مشهوری هستند که بیش از هر چیز، آن‌ها را با تیم‌ها و ستارگان فوتبالشان به یاد می‌آوریم.

ورزش و بیشتر ورزش فوتبال، در اسکاتلند، ولز و ایرلند شمالی به شکلی دیگر با سیاست نمادین پیوند خورده است. این سرزمین‌ها بخشی از بریتانیا هستند که از ساختارهای به کلی متمایز سیاسی و حقوقی برخوردار نیستند و از جمله عضویت آن‌ها در سازمان ملل در قالب یک کشور (بریتانیا) است، اما همین کشورها به شکل مجزا و مستقل، عضو فدراسیون جهانی فوتبال، فیفا، هستند و تیم‌های ملی آنان نیز مستقلاً در رقابت‌های بین‌المللی حضور می‌یابند. به نظر برخی محققان همین مساله به مردم کشورهای فوق احساس متمایز بودن و مستقل بودن از انگلستان را بخشیده است. ورزش به این کشورها این فرصت را اعطاء کرده است تا خود را به مثابه یک "ملت کامل" بازنامی کنند (al, ۲۰۰۰: ۱۹۷). این یکی از نقش‌ها و کارکردهای مهم ورزش در بریتانیا پس از جنگ جهانی بوده و به شکل نمادین توازنی در روابط قدرت میان مرکز (انگلیس) و حاشیه‌ها (اسکاتلند، ولز و ایرلند شمالی) ایجاد کرده است.

رقابت بارسلونا و رئال مادرید در اسپانیا نیز در حیطه سیاست نمادین می‌گنجد. چنان که در مقاله لیزا ابند، که پیش‌تر از آن یاد کردیم آمده است، حمایت از بارسا در طول ۴۰ سال دیکتاتوری ژنرال فرانکو برای اهالی کاتالونیا یکی از معدود و البته مهم‌ترین امکان‌هایی بوده است که آن‌ها می‌توانستند از طریق آن هویت منطقه‌ای خود را بیان کنند. امروزه نیز تیم بارسلونا نماد هویت کاتالان‌ها و خواست‌های تاریخی و سیاسی آنان است. طرفه آن که برخی بر این باورند تیم بارسلونا در عمل نه یک عامل ایجاد تنش سیاسی در اسپانیا، بلکه تخفیف‌دهنده تنش‌هاست زیرا برخی نزاع‌های هویتی و منطقه‌ای را از عرصه سیاست به میدان ورزش منتقل می‌کند.

۴. آنچه تاکنون گفته شد، بیشتر ناظر بر مفهوم کلی سیاست بود. می‌دانیم که سیاست مفهومی فراتر از دولت و حکومت است، اما رابطه دولت‌ها با ورزش چگونه بوده است؟ بخشی از پاسخ این سوال به تلقی ما از دولت بر می‌گردد. دست‌کم دو رویکرد نظری مهم درباره دولت، در تحلیل رابطه دولت و ورزش به کار بسته شده است: رویکرد مارکسیستی و رویکرد

پلورالیستی. درون هر کدام از این رویکردهای کلان نیز نظریه‌های متنوعی به چشم می‌خورد. در نگاه مارکسیستی، دولت ابزاری است که در جهت حفظ منافع طبقه مسلط عمل می‌کند؛ در مقابل، رویکرد پلورالیستی کمابیش از استقلال دولت نسبت به طبقات اجتماعی سخن می‌گوید. این دیدگاه‌ها، پژوهاک خود را در حوزه مطالعات ورزش نیز یافته‌اند. برای نمونه در نگاه ارتوکس مارکسیستی، دولت‌های سرمایه‌داری در ورزش به دنبال خلق فرصت‌هایی هستند برای سود بردن طبقه مسلط و یا کنترل جوانان طبقه کارگر. در نگاه نومارکسیستی مبتنی بر آراء گرامشی، ورزش ابزاری تلقی شده که ارزش‌های طبقه مسلط را به طبقات دیگر و بویژه طبقه کارگر منتقل می‌کند و زمینه را برای هژمونی طبقه مسلط فراهم می‌نماید. نظریه‌های متنوع دیگری نیز ابراز شده است که بحث درباره آن‌ها خارج از حوصله نوشته حاضر است. در ادامه تنها به برخی مباحث کلی در این موضوع می‌پردازیم.

رابطه ورزش و دولت تا حد زیادی به ساختار دولت بستگی دارد. در کشورهای غربی به سختی می‌توان انگیزه و نقش دولت را ارزیابی کرد، زیرا نهادهای متعدد و متنوع، ساختارهای سازمانی مجزا و گاه حتی اهداف متناقضی دیده می‌شود و بنابراین تحلیل و قضاوت درباره شیوه و انگیزه دخالت دولت در ورزش به آسانی ممکن نیست. حال آن‌که در برخی کشورهای دیگر دخالت دولت در ورزش مستقیم و عریان و اهداف آن هم نسبتاً آشکار است. در دولت‌های کمونیستی سابق، دولت ورزش را همانند سایر بخش‌های اجتماع کاملاً در کنترل خود داشته در عین حال تیم‌های ورزشی این کشورها باید در رقابت‌های بین‌المللی پیروز می‌شدند تا تصویر مناسبی از سوسیالیسم به جهانیان عرضه شود؛ قرار بود موفقیت این تیم‌ها، نمادی از کارآمدی و موفقیت سیستم‌های سوسیالیستی باشد. نازیسم هیتلری، فاشیسم ایتالیا و فرانکوئیسم^۵ در اسپانیا نیز نگاه مشابهی به رقابت‌های ورزشی داشتند (Arnaud and Riordan, ۱۹۹۸). امروزه نیز در حکومت‌های پوپولیستی و غیردموکراتیک این ویژگی‌ها، دخالت مستقیم دولت در ورزش و استفاده تبلیغاتی و سیاسی از ورزش، به نسبت‌های مختلف به چشم می‌خورد. همین جا این نکته را بیفزاییم که درباره استفاده سیاستمداران از ورزش نباید به افسانه‌سازی روی آورد. ورزش (مثلاً فوتبال) عرصه فراخی برای ناخت و تاز سیاستمداران و حکومت‌ها نیست. کسانی فوتبال را افیون توده‌ها دانسته‌اند. لاقول در این معنا نمی‌توان فوتبال را افیون توده‌ها دانست. یکی از مثال‌های رایج در موضوع بهره‌برداری

حکومت‌ها از ورزش، جام جهانی ۱۹۷۸ آرژانتین است. گفته می‌شود نظامیان حاکم بر این کشور با میزبانی این رقابت‌ها و تقبل هزینه‌های گزافه بر جنایات خود سرپوش گذاشتند و تصویر مثبتی از خود در سطح جهان ارائه کردند و در داخل کشور هم با قهرمانی در جام جهانی، مردم تحت سرکوب و دچار فقر را به سوی خود کشاندند. خبرنگاری که این موضوع را به دقت بررسی کرده است اعتقاد دارد برخلاف روایت غالب آن‌ها در تحقق هر دو هدف خود ناکام ماندند؛ جهانیان در جریان برگزاری رقابت‌های جام جهانی بیشتر دریافتند که نظامیان حاکم بر آرژانتین چه موجودات پلیدی هستند و مردم آرژانتین نیز اگرچه از فتح جام جهانی خشنود شدند اما فقر و سرکوب و مسئولیت حاکمان نظامی در قبال آن‌ها را یاد نبردند (کوپر، ۱۳۸۹: ۳۰۸). بنابراین اگر چه در استفاده و یا سوءاستفاده سیاستمداران از ورزش تردیدی نیست اما معمولاً در باب امکان، دامنه و میزان اثرگذاری آن اغراق می‌شود و مردم و هواداران ورزش نیز کاملاً منفعل توصیف می‌شوند. گذشته از دخالت مستقیم و نیت‌مند دولت‌ها در ورزش، گفتمان‌ها و ایدئولوژی‌های سیاسی نیز به شکل غیرمستقیم و غیرعامدانه بر ورزش اثر می‌گذارند. ایدئولوژی‌ها یا گفتمان‌های سیاسی مفاهیم کلانی هستند که در شکل دادن به نهادها و کنش‌ها مؤثرند و سیاست‌های احزاب یا دولت‌ها را تحت تاثیر قرار می‌دهند. در بریتانیا دو ایدئولوژی سیاسی عمده که از نیمه‌های قرن بیستم در ورزش این کشور بازتاب یافته‌اند عبارتند از: اول ایدئولوژی رفاه‌گرایانه که ایدئولوژی غالب از اواسط قرن بیستم تا اواخر این قرن بود و دوم، ایدئولوژی دوگانه سرمایه‌داری جهانی و مصرف‌گرایی که از اواخر قرن بیستم تاکنون ورزش بریتانیا را متأثر ساخته است. هر کدام از این ایدئولوژی‌ها، پیامدهای خاصی در حوزه ورزش در پی داشته‌اند (۱۹۷: ۲۰۰، al, Horne et). در ایران عصر پهلوی نیز گفتمان مدرنیسم یا مدرنیزاسیون رژیم، به گسترش و توسعه ورزش‌های مدرن یاری رساند. در چنین زمینه‌ای بود که پهلوی‌ها ورزش‌های جدید را در کانون برخی جشن‌ها و مهمانی‌های عمومی خود قرار می‌دادند تا به شکل نمادین، سلامت جسمی و روانی خود و جامعه را به نمایش بگذارند (شایق، ۱۳۸۳).

۵. امروزه یکی از سر فصل‌های مهم رابطه سیاست و ورزش، موضوع سازمان‌های ورزشی بین‌المللی است. در دهه ۹۰ رژیم‌های حقوقی بین‌المللی گسترش یافتند و در صحنه جهانی از نقش مهم‌تری برخوردار شدند. در حوزه ورزش هم روند مشابهی طی شد. سازمان‌های ورزشی، توسعه یافتند و قدرت

بیشتری کسب کردند. فیفا و کمیته بین‌المللی المپیک از مهم‌ترین این سازمان‌ها هستند. اکنون تعداد اعضای فیفا از تعداد اعضای سازمان ملل بیشتر است و حتی ظاهراً فیفا در حوزه اقتدار خود از ابزارهای قوی‌تری برای اعمال قدرت برخوردار است؛ چنان که از ایران تا یونان و از نیجریه تا فرانسه، دولت‌ها را به تبعیت از قوانین خود او می‌دارد. برخی محققان که ورزش‌های مدرن را شبه‌دین قلمداد می‌کنند، اقتدار سازمان‌های ورزشی را با کلیسا مقایسه می‌نمایند زیرا این سازمان‌ها (مثلاً فدراسیون‌های جهانی) به اشکال خاصی از کنش‌های ورزشی مشروعیت می‌بخشند معیارهایی برای ارزیابی این کنش‌ها تعیین می‌کنند، مرزهای تمایز خوب از بد و درست از غلط را روشن می‌سازند، به استقرار سنت‌های ورزشی خاصی کمک می‌کنند، بر ورزشکاران نظارت می‌کنند، پاداش می‌دهند و مجازات می‌کنند و غیر آن.

به هر صورت نباید از یاد برد که امروزه مطالعات ورزش در دنیا یک حوزه پژوهشی گسترده است که مانند سایر حوزه‌های پژوهشی، در آن پارادایم‌های مختلف علوم اجتماعی و سیاسی هر کدام از چشم‌انداز خاص خود، به تعریف، تحلیل و تبیین مسائل می‌پردازند.

* فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس
پانوش‌ها

۱. شاملو، شاعر بزرگ سرزمین ما، در یکی از اشعارش وزنه‌برداران را 'حملان پوچی' خوانده است.
۲. البته پیش از این در سال ۱۳۸۳، نشریه گفت‌وگو، شماره ۲۲ خود را به موضوع ورزش و سیاست اختصاص داده است.
3. Lisa Abend
4. Symbolic Politics
۵. جالب آن که فرانکو در این سیاست خود کاملاً ناکام ماند. در ۶ دوره از بازی‌های المپیک که اسپانیا در دوره حکومت ۴۰ ساله فرانکو در آن‌ها شرکت کرد، این کشور تنها یک مدال طلا، دو نقره و دو برنز به دست آورد.

منابع
بوردیو، پی‌یر: کنش‌های ورزشی و کنش‌های اجتماعی؛ ترجمه محمدرضا فرازنده ارغنون، شماره ۲۰، تابستان ۱۳۸۱.
دوفرانس، ژاک: جامعه‌شناسی ورزش، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، نشر توتیا، ۱۳۸۵.
شایق، سیروس: ورزش و سلامتی طبقه متوسط در ایران ۱۳۰۰ و ۱۳۱۰، گفت‌وگو، شماره ۴۲، اسفند ۱۳۸۳.
کوپر، سایمون: فوتبال علیه دشمن، ترجمه عادل فردوسی‌پور، نشر چشمه، ۱۳۸۹.
Arnaud, P. and Riordan, J. (ed): Sport and International Politics, E and FN Spon, 1998.
Finlayson, J.: Habermas, Oxford: Oxford University Press, 2005.
Horne, A., et al: Understanding sport, Routledge, 2000.
Houlihan, B.: The Government and Politics of Sport, Routledge, 1991.